

بسم ربنا الذى وصف نفسه بتقديسه عن الاسماء

ملكوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و مليك حى لايموت را برازنده و زينده كه بنفحهئى از نفعات بحر مداد مكنون كه از قلم اعلى ترشح نمود جمال انبيا ظاهر و بشمس كلمه مباركه انى الاله القادر على كلشئى كه از افق فم مشيت اشراق نمود متجلى و مستنير گشتند

تعالى امره و قدره و تعالى عزّه و شأنه و تعالت عظمته و سلطانه و پرتو انوار و تجليات اين شمس مشرقه منيره لائحه در آفاق وجود ممكنات و حقايق موجودات ظاهر و مشهود تا آنكه حجابات نسيان حایل شد و ابصار را از مشاهده منع نمود در اين هنگام طلعت كليم از افق اراده حى قديم ظاهر و مشهود سبحان من اظهره و سبحان من بعثه و تعالى من ارسله و كلمه من بحبوحه النار موسى موسى انا اله ابيك اله ابراهيم و اله اسحق و اله يعقوب فلما سمع النداء من قطب النار و اخذه جذب الجبار غطى وجهه من الخوف و لا يقدر ان ينظر اليها و انصعق من نداء الرب واحد و ثمانين الف سنة دهرية اذاً تقرب اليه فضل ربه و هب عليه عرف الوصال فلما وجد افاق و قال لك الحمد يا من احببني من عرف نداءك الاحلى و بعثني مرة اخرى من روح بيانك يا مولى الاسماء اذاً قام و وقف تلقاء الرب تسعة الف الف سنة خاضعاً خاشعاً حامداً ذاكراً مسبحاً فى سر السر ثم ظهر النداء من الافق الاعلى مرة بعد اخرى موسى موسى اذهب بسلامى و عرف قميصى الى مكان قدسى و مواقع انسى ثم الى مداين العماء و ممالك الروحي و عوالم العليا و ميادين السناء و الرفارف القصوى و حدائق البقاء و لك ان تصعد كل سماء و تدخل كل بحر و تركب كل سفينة ولكن اياك اياك ان تعبر الى خليج بحر الكبرياء او تقرب سفائن الحمراء او تقترب ارض المقدسة البيضاء لان هنالك مقام تحترق فيه حقايق الاسماء انى لما اصغيت اغائة شعبى المكنونة و سمعت حنين احبائى الذين لم يطلع بهم غيرى و اطاعت بصريخهم فى فراقى و ضجيجهم فى بر المستغاث شوقاً للقائى و طلباً لوصالى و علمت ظمأهم و احتراقهم لكثير اسمى المكنون المخزون اردت ان ارسلك اليهم بنفحاتى و فوحاتى و تضرعاتى ثم عناياتى و بشاراتى و الطافى فعرض الكليم للرب القديم اذاً وصلت اليهم و قلت لهم محبوبكم ارسلنى اليكم و قالوا لى ما اسمه فماذا اجيبهم اذاً تنزل لاهوت العظيمة و تحرك جبروت القوة و انصعق ملكوت العزة و الرقعة ثم ارتعدت سماء سموات العلاء بما ارتفع النداء من غيب الكبرياء و اخذ اهتزاز صوت الرب كل الجبال القديمه قل ايهه الذى ايهه ارسلنى اليكم (ايهه اشر ايهه شلاحنى االخيم) يا موسى هكذا تقول للظمانين الذين ارادوا كوثر وصالى يهوه محبوبكم ارسلنى اليكم ثم سمع النداء عن جهة الاعلى قل ياه مقصودكم ارسلنى اليكم لابتشركم بظهوره و وصاله و قربه و لقائه ثم سمع نداء آخر عن الشطر الاظهر المقام المقدس الانور قل يهواه (هواياه) من غيب العماء اسمعنى صوته و اصغانى نداءه ولكن انى ما رأيت و ما نظرت اليه قد امرنى بان اتوجه اليكم بعرف قميصه المحبوب لالقى الصبر فى قلوبكم على هجره و فراقه و اسليكم فى بعدكم عن طول ايامه ثم ظهر النداء عن شجرة القصوى المنبته من كبد العرش فى رفارف البيضاء عن سر ستر الكبرياء يا موسى هذا اسمى و ذكرى لهم فى اجيالهم المقدسة المباركة التى لا تنتهى بدهور الازل و الابد و لا يتم بازمة القدم و السرمد و هذه علامتى فيهم يوم مجيئى اليهم بهذا اعرف لهم نفسى و بهذا اكشف لهم الستر عن جمالى لانهم لا يعرفون سوائى و غير اسمى هذا و ذكرى هذا لن يذكر عندهم ابداً هؤلاء عبادى الذين ما امرتهم بالسجود حين خلقت آدم و ما اطلع بهم اهل سرادق غيبى و ملاء عمائى يا موسى فاشهد بانى انا الرب قد كنت وحده الهاً مقدساً عن الاسماء كلها بذاتى ما عرفت من قدم الاقدام و بغيب بهائى لن اعرف الى ابد الاعهاد قد ظهرت لابراهيم و اسحق و يعقوب باسمى الاله القادر على كلشئى و اما باسمى يهوه فلم عرفت نفسى الى هذا اليوم و هذا كنز اسمى المكنون و هذا سر اسمى المخزون و هذا رمز جمالى المستور المصون قد كان و يكون من ازليّة ذاتى و هوية كينونتى مكنوناً مخزوناً فى خزائن امرى و كنائز حفظى و مستوراً فى حجابات جلالى و ستر عصمتى و اقتدارى قد اخفيته تحت رداء

عظمتی و خبَاء کبریائی الی وقت یکون معلوماً عندی فی ارض تکنون مستورة مخفیة فی حجابات غیبی و بحر علمی المحيط و اَعینَ بذلك ميعاداً و هو أنه أَنَا بالمستقیمات افضی اذاً اظهر هذا الكنز بسطان مشیتی و افکّ ختمه باصبع قدرتی و انمل قوتی و اخرج ذلك اللؤلؤ المکنون بغوّاص قلمی الاعلی عن عمّان مدادی الغیب الممتنع البحت البسیط فلم انتهى التّداء و تمّت الاحرف العزیة الغیبیة علی هیئته التّثلیث فی هیکل التّریع و ظهر السّرّ الاسری و الكنز الاخفی و حمل العرش الاحرف الثّمانيّة التّوراء اذاً تمّ و کمل و ختم هیکل الاسم الاعظم فی خاتم قدس حفیظ طوبی لمن نظر الی خاتم المحبوب و عرف ما قدّر فیهِ من الاسرار المودعة فی کنائز کتب القبل من لدن علیم حکیم

ای برادر من ای خلیل دوست باید این بنده و شما و جمیع دوستان از ربّ جلیل مسئلت نمائیم که اولاً بعنایت بدیعه روح دعا عطا فرماید تا بآن روح عالم جان و عالم عالم روح و روان و عالم عالم قلب و لسان و بیان تازه طلب کنیم که بدعاً از نفّس قدس رحمانی و نفعه عزّ صمدانی خلق فرماید تا بآنملکوت لسان و بیان شکر و ثنای این نعمت عظمی و عطیة کبری گذاریم و آن عالمهای جان و روح را انفاق نمائیم که این عباد را بعرفان این کنز اعترّ اکرم ابهی فائز فرمود چه مقدار از انبیا و مرسلین و اصفیا و مقربین که در طلب این کنز مبین جان باختند و اثری نیافتند و این عباد من غیر استحقاق و طلب و من دون رنج و تعب باین گنج بی پایان الهی رسیدیم ای برادر من فی الحقیقه عالم دیگر باید و عرفان دیگر شاید که قدر و مقدار این دولت ابدی و نعمت سرمدی را ادراک نماید و بشناسد و بآنچه لایق اینمقام و این ایام است قیام نماید شرح اینمقام را جز قلم قدر قادر نه و جز لسان عظمت ذکر این نعمت را که خود بفضل بحت عطا فرموده لایق نبوده و نخواهد بود باری نظر باینکلمه که گفته اند یاد یاران یار را میمون بود این عبد دوست داشت که عرفی از گلزار بیانات حضرت کلیم و رایحهئی از روایح اذکار مرسلین که از قبل در ذکر این ظهور حق عدل مبین متضوّع و ظاهر گشته نزد جناب حکیم علیه بهاء الله ارسال دارد لذا این اذکار من غیر اراده از قلم جاری شد طوبی له بما بلغ و فاز و عرف و وجد اذاً فی کلّ حین یبغی ان یقول لک الحمد یا اله العالمین و لک الشکر یا محبوب من فی السموات و الارضین

الحمد لله اورشلیم جدیده را که نصّ کتب الهی است از قبل و بعد که میفرماید بدعاً ظاهر میشود ملاحظه نمودند و در ظلّ خیمه مبارکه که اشعیاء نبی از آن خبر داده که میفرماید خیمه لا تتقل و لا تقلع اوتادها الی الابد ساکن شدند و بلقاء ربّ عزیز در آن مقرّ منبع که بر شاطی نهر وسیع واقع است فائز گشتند و در مدینهئی که حضرت داود بشوق و اشتیاق تمام طلب ورود در آنمقام را نموده مرّه بعد مرّه وارد شدند چنانچه میفرماید من یقودنی الی المدینه المحصّنه یعنی کیست که مرا بشهر حصاردار بکشد و این مدینه مبارکه که از قلم مالک احدیّه بسجن اعظم نامیده شده و در مقامی بجنت علیا و سماء این سما و در مقامی بجمیع اسماء حسنی و در کتب مرسلین از قبل باورشلیم جدیده و ارض مطلوبه و همچنین اسامی محبوبه اخری و لسان وحی از قبل بسه لقب موسوم فرموده ارض محشر و ارض مقدّسه و بقعه البیضا و در اینمقام مقدّس از جهتی فرح ابدی و بهجت لا یزالی را یافتند چنانچه میفرماید جمیع بهجتها و افراح و سرور ما در اورشلیم خواهد بود چه که اله جاودانی با شعب خود در آنمقام ساکن میشود و از جهتی از کأس احزان آشامیدند چه که مشاهده نمودند آنچه را که از قبل بآن اخبار نمودند طلعت زبور بعد از اشارات بارض ربّ میفرماید هناک سألنا الذّین سبونا کلام ترنیمه و معدّبونا سألونا فرحاً قائلین رنّموا لنا من ترنیمات صهیون بعد میفرماید کیف رنّم ترنیمه الرّبّ فی ارض غریبه

ای خلیل قسم بر ربّ جلیل اگر برشعی از بحور ما لا نهایه بلایای جمال قدم و وحدت و غربت و مظلومیّت او در سجن اعظم مطّلع شوند مادام العمر بناله و نوحه و ندبه مشغول شوند و بروحی لبلاک الفداء یا محبوب العالمین ناطق گردند و الحمد لله در صهیون مقدّس که از قبل مرتفع گشته چنانچه بآن اخبار داده شده و حال محلّ بیت ربّ واقع وارد شدند و از افق خیمه اجتماع انوار و ضیاء بهاء ربّ را من غیر سحاب مشاهده نمودند و در مظله قدس ساکن شدند و از نهر طریق که

نبیّ صدیق از آن خبر فرموده آشامیدند و در جبل بیت ربّ متصاعد گشتند و مرّه بعد مرّه بقیام در امام ربّ فائز شدند هنگامیکه دهان ربّ بکلمات و بیانات لطف و عنایت و رحمت و شفقت و عطوفت مترنّم بود و از فزع اینکلمه که منذر امین انذار فرموده ایمن شدند قوله الصّدق الحقّ المبین ادخل الی الصّخرة و اخبئی فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهاء عظمته و در سه مقام اینکلمه را تکرار میفرماید الحمد لله که بجمیع این عنایات و فوق آن و فوق فوق آن که از احصا و تحریر و تقریر خارجست فائز شدند و رسیدند و دیدند دیگر چه میخواهند که بآن فائز نشدند و چه میطلبند که بآن نرسیدند و چه مقام را آملند که ربّ متعال قبل از سؤال بکرم و بخشش خود عطا نفرموده و لکن یک مقام است و آن اعظم از کلّ مقامها و باید در جمیع احوال این بنده و شما و ایشان و جمیع دوستان آنرا بکمال خضوع و خشوع و ابتهاج از ربّ حمید مسئلت نمائیم و آن الاستقامة ثمّ الاستقامة الی ما لا نهاية الاستقامة الی ان یقطع النّفس الاستقامة الی ان یفارق الرّوح الاستقامة چه که این امر در جمیع اعصار و ازمان و عهود و قرون عظیم بوده و شأن آن کبیر خاصّه در این ظهور اعظم عظیم که ذکر عظمت و بزرگی آن در جمیع کتب و صحف و زیر الهی مذکور و مسطور است طوبی لمن فاز بها و شرب عن بحرها

اینکه نوشته بودید خدمتی از دست برنیامده در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند لا تحزن من ذلك قد سرعت الی المدینة بعد ما سمعت و اقبلت الی مقام دعیت الیه کذلک شهد القلم فیهذا اللّوح المنیع الحمد لله بعنایت مخصوصه حق بخدمت فائز شدی و از ریح وصال آشامیدی و بکلمه مبارکه فائز گشتی هندوستان تو فناء باب لقا بوده و خواهد بود و طوطی آن قلم وحی دیگر کدام نعمت از این محبوبتر و مرغوبتر و بلندتر است ان افرح بهذا الذّکر الملیح و آنچه شنیدی از وضع آنجا قابل ذکر نه انّ النّاس یسرعون الی الطّاغوت معرضین عن الله مالک الملکوت الا من شاء ربّک المقنن القدر انتهى

و اینکه در باره اصغا در حین تنزیل ذکر نموده بودید اینفقره همیشه خدمت دوستان عرض شده که این منوط بتصادف است و دلیل آنها معلوم و واضح شما که مکرراً اصغا نموده‌اید

و اینکه در باب طبریّه ذکر نمودید جناب حکیم را در عکّا اذن فرمودند و امّا رفتن شما نظر بحکمت در امور مصلحت نه چه که ابداً جایز نیست در این اراضی ذکر این امر و البتّه با ایشان که بروید حرف بمیان می‌آید و جناب حکیم هم باید ابداً در آنمقامها ذکر نمایند چه که جز فساد حاصلی نداشته و نخواهد داشت

و اینکه نوشته بودید که جناب حکیم ذکر نموده‌اند که باوامر و نواهی الهی عاملند هذا من فضله علیه انشاء الله باینفقره مؤید شوند و باستقامت تمام مستقیم مانند الامر بیده انه لهو الامر الحکیم البهاء علیک و علیه و علی کلّ من آمن بالله الفرد الخبیر